

## محمود بهروزی

بقیه از شماره قبل

## از افسانه‌های کهن شرقی

استخر بچشم می‌خورد راه یابد در آنجا دخترانی خواهد دید که چون برغبت (دیو بزرگ) روی رضایت ننموده‌اند بر تخت‌هایی از چوب بسته و محبوس و آزمیزش و معاشرت با دیگران محرومند و همین که رضای خاطر دیو بزرگ را بدست آورند از قید و بند نجات خواهند یافت و با کمال خوشی عمری را در این باغ دلگشا که جلوه - گاهی از بهشت برین است فارغ از هرگونه درد و اندوهی سپری خواهند کرد و الا همچنان باید اسیر دیو باشند تا عمرشان پایان رسد .

امیرزاده چون این شنید از دختران خدا حافظی و شکر کرد و غفلتاً خود را در آب افکند . اگر چه مسافت استخر طولانی و شنا کردن در آن بسیار مشکل و طاقت فرسا بود اما چون عزمی خلل ناپذیر داشت و تصمیم گرفته بود که تاحد مرگ مبارزه کند لهذا بادلی چون دریا وسیع و آرزویی طلائی متحمل صعوبت کار نشد و چندان همت بخرج داد و بخوبی نهب زد تا اینکه ساعتی بعد خسته و بی‌هق اما سر زنده و با نشاط خود را در آن طرف استخر دید : در حالی که آب از همه اندامش می‌چکید بی‌درنگ بجانب قصر سفید راهی شد . در درون قصر اطاق‌هایی متعدد دید و بهمه جا سرکشید تا در آخرین اطاق همانطور که انتظار داشت محبوب خود را دست و پا بسته بر تختی مقید دید مقابله آنان در وهله نخست بسیار شور انگیز و پرهیجان بود :

خوش آن باشد که بعد از انتظاری باامیدی رسد امیدواری .

دختر مثل باران بهاران می‌گریست و بی‌تابی می‌کرد . امیرزاده او را تسلی میداد و قسم یاد کرد که تا انتقام این فاجعه باز نستاند از پای نشیند .

در اینوقت دیوی تنوره‌کشان چون کوهی از گوشت بر کف اطاق فرو افتاد و

چنان نعره‌ای سرداد که همه جارا بلرزه افکند. دختر از تاب رنج و ترس بیهوش شد اما امیرزاده عبور راه بردیو بگرفت و خواست با او بمبارزه بر خیزد ولی دیو مهلت نداد پس با دستی امیر زاده و با دست دیگر تخت حامل دختر را چون پرگاهی برگرفت و آن دو را بهم کوفت. ساکنان قصر چون این سر و صدا بشنیدند در آنجا جمع شدند. دیو خشمگینانه بانگ دیگری برکشید و وردی بر آن دو دمید در اینحال همه دیدند که امیرزاده و دختر بصورت مسخ شده مانند دوالاغ ساکت و بی زبان در کف اطان قرار گرفته اند. دیو تنوره کشان بیرون رفت و آنها را بحال خود وا گذاشت. آندوباتانی براه افتادند و در گوشه‌ای به استراحت پرداختند. شب هنگام دیدند که مستخدمینی در رفت و آمدند و بفعالیت‌هایی غیر متعارف مشغول. از آیندگان و رونندگان می شنیدند که دیو ضیافتی بزرگ دارد و شب هنگام مراسمی در (بت‌خانه) انجام خواهد شد. آندو در حالیکه خسته بودند با اشاره بیکدیگر از جای برخاستند و بهر طرف سر کشیدند تا به آشپزخانه رسیدند دیگرهای بزرگ طعام و وسایل پخت و پز از هر جهت فراهم است و بزودی راه بتخانه را هم که در زیر زمینی واقع در قسمت چپ آشپزخانه قرار داشت بیاد سپردند. چون باین مقدمات آشنائی یافتند در گوشه‌ای از آشپزخانه ظاهراً به استراحت مشغول اما بیاطن در کمین بودند که تاچه وقت بتوانند به اسرار مرموز دیگری که آثار آنها دمامد بچشم می خورد اطلاع کافی حاصل کنند.

گفتیم که امیر زاده و محبوبه او بصورت دودراز گوش مسخ شده بودند و هر چند بظاهر نمی توانستند چون آدمیان نشست و برخاست کنند اما قادر بدرک و تمیز اشیاء بودند. امیر زاده که در گوشه‌ای استراحت می کرد بسر نوشت آینده خود میاندیشید که ناگاه فرشته‌ایکه در وهله نخست آئینه مخصوص بدستش داده بودند پیش آندو ظاهر شد و گفت خوشحال است که توانست با استفاده از وضع فوق العاده‌ای که امشب در اینجا حاکم است و هیچکس فرصت نفرس و کنجکاو بوضع و حال دیگران ندارد

خود را باینجا برساند تا اطلاعات دیگری بامیر زاده خداشناس بدهد . امیرزاده چشم در چشم فرشته دوخت و منتظر شنیدن شد .

فرشته در مقدمه بیانات خود رفتار شهامت آمیز امیرزاده را ستود و بشارت داد چنانکه اقدامات خود را بنحوی که تاکنون انجام داده بدون ترس و وا همه دنبال کند قریباً از وضع وخیم فعلی نجات خواهد یافت و پیروزمندانه شاهد موفقیت رادر آغوش خواهد گرفت .

سپس به اختصار توضیح داد که راز تغییر وضع حاضر در دو موضوع خلاصه می شود و باید باین نکات دقیقاً توجه داشت .

اول آنکه - گردن بند ( دیوبزرگ ) طلسم گماشت یعنی همین که این رشته گسیخته شود دیوبزرگ در مهلکه ای مرگبار گرفتار خواهد شد و رهائی از آن به هیچوجه ممکن نخواهد بود .

دوم - آنکه زیر زمین آشپز خانه محوطه ایست وسیع که در آنجا ( اصنام ) مختلف قرار داده شده است . همه ساکنان قصر و وظیفه دارند هر روز شبانگام بداخل زیر زمین بروند و با تشریفات خاص اصنام را نیایش کنند . طلسم ( بت بزرگ ) که از سایر بتها مشخص و ممتاز است با سرنوشت حیاتی دیو رابطه مستقیم دارد . اگر کسی بتواند هنگام جمع شدن افراد در بتخانه از موقع استفاده و ( بت بزرگ ) را از جایگاه خود ساقط کند قطعاً دیو هم دست از حیات خواهد کشید و باشدیدترین وضع رو برو خواهد شد .

امیرزاده از شنیدن این مطالب جان گرفت و شادمانه در انتظار تشکیل مجلس ضیافت نشست . خادمان دراز گوشها را هم بکار واداشته بودند که البته امیر زاده و محبوب او هم از این دسته خارج نبودند لاجرم بارکشی و حمل ظروف و انتقال آنها از صندوق خانه قصر بدرون آشپز خانه بوسیله آندو صورت گرفت .

پس از ساعتی تخت‌های چوبین بزرگ بداخل آشپزخانه انتقال یافت و بر روی آنها فرشهای نفیس گسترده گشت و شب چره مفصلی از میوه و شیرینی و آجیل و انواع اشربه و خوراکی‌های جورا جورا بر روی تختها آماده شد. مهمانها نیز در این وقت دسته دسته وارد و بر تختها جایگزین میشدند.

دیو بزرگ تنوره کشان آمد و بر صدر مجلس نشست و همه حاضران با احترام او از جای برخاستند و بکرش و تواضع برداختند. ساقیان سیمین ساق جامهای باده بگردش درمی آوردند و از غذاهای متلون که با مجموعه‌های متعدد بتدریج وارد مجلس میشد به مهمانان می‌چشانیدند، ساعتی گذشت که همه مدعوین مست و مدهوش و بکلی از عالم هوش و هستی خارج و ساقط شدند.

امیر زاده که از آغاز بجزریان وضع توجه دقیق داشت در این وقت به محبوب خود اشاره‌ای کرد و هردو از جای برخاستند. بمحل پخت غذا رسیدند امیر زاده نیمسوزی شعله‌کش و دختر نیمسوز دیگری بدست گرفته عازم زیرزمین و جایگاه اصنام شدند بزحمت از پلنکان تنگ و متعددی پائین رفتند و قبل از آنکه کسی متوجه کار آندو شود بداخل بتخانه راه یافتند. نیمسوز را هردو با شدت بفرق بت بزرگ کوفتند و صدماتی مرتب و بلافاصله آنقدر بر آن هیكل بیجان نواختند که بت قطعه قطعه و قطعات شکسته در کف بتخانه متفرق شد.

از طرفی دیگر از هر ضرب‌به‌ای که به بت بزرگ نواخته میشد چون باسر نوشت دیو رابطه داشت به جان دیو بزرگ شرر میزد و هر قطعه که از اندام بت فرو می‌افتاد همان قطعه از بدن دیو نیز قطع و بگوشه‌ای افکنده می‌شد. بزودی مجلس ضیافت مختل شد و نعره‌های خروشان دیو با آسمان برمیخواست.